

برنهارد دورن و تواریخ محلی ولایات شمال ایران

دکتر طهمورث ساجدی

استادیار دانشکده زبانهای خارجی دانشگاه تهران

مقدمه

در اوایل قرن نوزدهم گرجستان و قفقاز در طی دو دوره جنگهای ایران و روس از ایران جدا شدند و سپس طبق اهداف دولت روسیه، مطالعات در باب این مناطق و ولایات شمال ایران و نیز خطه افغانستان به طور جدی در دستور کار قرار گرفت و هیئتهای گوناگونی هم به همین منظور به ایران سفر کردند. این اقدامات با شکل گیری و توسعه خاورشناسی در اروپای غربی هم زمان بود و از این روی، دولت روسیه براساس اهدافش از خاورشناسان کشورهای دیگر، به ویژه آلمانی و فرانسوی، دعوت به همکاری نمود تا در جهت بسط و توسعه تحقیقات در باب تاریخ و جغرافیا و زبانهای کشورهای مسلمان همجوار به کار پردازند. اما در این ایام تحقیقات درباره تواریخ محلی ولایات شمال ایران و زبانهای آنها بیشتر مرهون پشتکار ایران شناس آلمانی تبار روسیه، برنهارد دورن بود، که تحقیقاتش در همان زمان مورد توجه مراکز خاورشناسی اروپا قرار گرفت و حتی بعدها بر همین اساس نهضتی هم در ایران به وجود آمد که در نوع خود بی بدیل بود. مقاله حاضر به بررسی دستاوردهای دورن در روسیه و تبعاتی که این دستاوردها در ایران موجب شد می پردازد.



بحث و بررسی

یوهان آلبرشت برنهارد دورن^۱ در تاریخ ۱۱ مه ۱۸۰۵م در دهکده شنیرفلد^۲، واقع در دوک‌نشین ساکس کوبورگ^۳ آلمان، متولد شد و در تاریخ ۳۱ مه ۱۸۸۱م در سن پترزبورگ فوت نمود. دوران تحصیلات ابتدایی‌اش را زیر نظر پدرش انجام داد و سپس برای ادامه آن به دبیرستانی در کوبورگ رفت. پس از اتمام آن و برای پیگیری تحصیلات عالی خود، ابتدا به دانشگاه هاله رفت و در نزد ویلهلم گزینوس^۴، محقق کتاب مقدس و استاد زبان عبری، به تحصیل پرداخت و سپس به لپیژینگ عزیمت نمود تا در دانشگاه این شهر و زیر نظر ارنست روزن مولر^۵ به تحصیل دروس فقه اللغة بپردازد. در ۱۸۲۵م، با ارائه رساله شرح منامیر به زبان حبشی موفق به کسب درجه دکترای فلسفه و هنر از این دانشگاه شد و سپس در همانجا نیز به تدریس زبانهای شرقی مشغول گردید.^۶

دولت روسیه، که قبلاً چند تن از خاورشناسان آلمانی و فرانسوی را به سن پترزبورگ دعوت کرده و درصدد بود که پس از متصرفات خود در قفقاز و مجاورت تنگاتنگ با ایران و افغانستان به تحقیقات تاریخی و جغرافیایی و زبان‌شناسی اقدام کند، این بار از دورن دعوت کرد تا در دانشگاه خارکف به تدریس زبانهای شرقی بپردازد و وی هم، ضمن پذیرفتن این پیشنهاد، انصراف خود را از ادامه همکاری با دانشگاه لپیژینگ اعلام کرد.^۷ ظاهراً طبق توافقی که با دولت روسیه به عمل آورد با تأخیر به این کشور رفت، چون که بدو چند ماهی را، طی سال ۱۸۲۶م، در هامبورگ به تحقیق در باب نسخ شرقی و ادبیات فارسی و زبانهای ایرانی گذراند و سپس در سال بعد ترجمه آلمانی اثر نادری به نام سه موضوع جالب توجه از گلستان سعدی^۸ (۱۸۲۷م) و نیز رساله‌ای را تحت عنوان درباب قرابت زبانهای فارسی، آلمانی و یونانی لاتینی^۹ (۱۸۲۷م) منتشر کرد. در همین سال ۱۸۲۷م به لندن رفت و به مدت دو سال به تحقیق درباره نسخ شرقی، به‌ویژه در آکسفورد، مشغول شد و به‌علاوه به عضویت انجمن آسیایی این شهر و نیز کمیته ترجمه آثار شرقی^{۱۰} برگزیده شد.

مهم‌ترین کاری که در این مدت در لندن برای این کمیته انجام داد، خلاصه ترجمه کتاب تاریخ افغانها، موسوم به مخزن افغانی یا تاریخ خانجهانی (۱۰۲۱ق)، اثر خواجه نعمه الله هروی، از متصدیان امور دیوانی در عهد جهانگیر پادشاه (۱۰۱۴ تا ۱۰۳۷ق)، امپراتور هند بود، که آن را در

دو مجلد و در سالهای ۱۸۲۹ و ۱۸۳۶ به زبان انگلیسی در لندن منتشر کرد.^{۱۱} خواجه در این کتاب به قبایل افغان ریشه و منشاء سامی داده است و اقوال تأمل برانگیزی درباب مهاجرت قوم بنی اسرائیل به افغانستان آورده که تا مدتها خاورشناسان زودباور را به خود مشغول داشته بود. درباب سوم، به سرگذشت سلسله شاهان لودی؛ درباب چهارم، به پادشاهی شیرشاه افغان و جانشینانش، درباب پنجم، به سرگذشت خانجهان لودی، که موضوع اصلی کتاب است؛ درباب ششم، به نسب‌نامه افغانان و درباب بعدی به تاریخ سلطنت جهانگیر پادشاه پرداخته است.^{۱۲}

دورن، که تاریخ و تیره‌های افغانی و زبان و ادبیات افغانی همچنان در دستور کارش بود، تبعات و تک‌نگاریهایی درباب تاریخ امیر سکندرخان لودی، اسامی تیره‌های افغانی، به‌ویژه تیره یوسف‌زایی، ریشه و املائی واقعی چندین وجه تسمیه افغانی منتشر کرد و سپس بی‌وقفه به انتشار تبعات و متونی درباره زبان افغانی یا پشتو، که الکساندر شودزکو^{۱۳} نیز در ۱۸۵۵م نمونه‌هایی از تصنیفهای تاریخی آن را شناساند، منتخبات افغانی، دستور زبان و فرهنگ لغت افغانی و حتی چاپ مباحثی از دیوان شعرای افغانی، اثر عبدالرحمان^{۱۴}، مشغول گشت و تا سالها بعد که ایران با انگلستان بر سر هرات در نزاع بود و روسیه مصلحت خود را در جانبداری از دعاوی ایران می‌دید، به بررسی و تحقیق در زمینه‌های مذکور پرداخت. سواى آن، حجم مطالعات افغانی او به قدری مهم شد که در ۱۸۵۵ دولت روسیه از او درخواست کرد که در دانشگاه سن‌پترزبورگ به تدریس زبان افغانی بپردازد، امری که خود بدعتی در تاریخ مطالعات شرقی در روسیه و اروپا بود، هر چند که در مجموع این تدریس بیش از دو سال به درازا نکشید.^{۱۵}

در اواخر ۱۸۲۹م و قبل از رفتن از لندن به خارکف، دورن ابتدا در پاریس توقف نمود و با بزرگان خاورشناسی فرانسه و اروپا، همچون سیلوستر دوساسی^{۱۶}، ابل رموزا^{۱۷} و هم‌وطن پرآوازه خود یولیوس کلاپروت^{۱۸}، مؤسس آکادمی آسیایی^{۱۹} در سن‌پترزبورگ و نیز عضو سابق آکادمی این شهر، آشنا شد.^{۲۰}

دورن حرفه واقعی و تام و تمام خاورشناسی خود را به‌طور کلی و ایران‌شناسی خود را به‌طور اخص در روسیه آغاز کرد. او ابتدا از ۱۸۲۹م تا ۱۸۳۵م به تدریس^{۲۱} زبانهای فارسی، عربی و انگلیسی در دانشگاه خارکف پرداخت و در اواخر همین دوره و به مدت یک سال از طرف



دانشگاه خود به ویلنا^{۲۲}، مرکز لیتوانی رفت تا به بررسی و تحقیق در باب چندین مسئله مربوط به سکه‌شناسی بپردازد.^{۲۳} سپس به محض بازگشت به محل کار، در اواخر ۱۸۳۵م، به سمت استاد تاریخ و ادبیات شرقی در انستیتوی^{۲۴} آسیایی وابسته به وزارت امور خارجه در سن پترزبورگ منصوب شد و در این مرحله نیز هم‌مش مصروف تدریس و بررسی نسخه شرقی شد، در عین حال که از سال ۱۸۳۸م تا ۱۸۴۲م به تدریس زبان سانسکریت در دانشگاه سن پترزبورگ پرداخت و رساله‌ای نیز تحت عنوان *در باب قرابت زبانهای اسلاوی و سانسکریت* (۱۸۳۸) منتشر نمود.^{۲۵} در ۱۸۳۹م به عضویت آکادمی علوم سن پترزبورگ برگزیده شد و چون چهار سال بعد (۱۸۴۳) کرسی او در انستیتوی آسیایی حذف شد، در ۱۸۴۴ به سمت سرخازن^{۲۶} کتابخانه سلطنتی شهر منصوب و با حفظ سمت تمام هم‌مش را مصروف بررسی و شناساندن نسخ خطی شرقی آن نمود و در نتیجه، دستاورد آن انتشار فهرست^{۲۷} این کتابخانه در ۱۸۵۲م بود.

مباحثی همچون سکه‌شناسی، تاریخ خزرها و ولایات شمال ایران، اقوام و جغرافیای قفقاز تقریباً هم‌زمان جزو دل‌مشغولیه‌های او شد، به‌ویژه اینکه بیشتر این مباحث در دستور کار دولت، آکادمی سن پترزبورگ و بخش قفقازی جمعیت جغرافیایی روسیه هم بود.

سکه‌شناسی در روسیه با کشف تعداد زیادی از سکه‌های ضرب شده سامانیان و بویه‌یان و نیز امرای حکومت‌های محلی ولایات شمال ایران، که روابط تجاری نسبتاً مهمی با اقوام گوناگون کرانه‌های شمالی دریای مازندران داشتند، اهمیت پیدا کرد و بدینسان خاورشناسی وقت یکی از ارکانهای خود را، که بحق یار کمکی مهمی برای علوم تاریخی بود، باز یافت. کریستیان مارتین فران^{۲۸}، خاورشناس و سکه‌شناس بزرگ آلمانی در سن پترزبورگ به کار و تحقیق زبانهای شرقی و سکه‌شناسی^{۲۹} مشغول شد و از آن علمی دقیق و کارآمد برای رشته تاریخ خاورشناسی ساخته بود و سیلوستر دوساسی نیز به معرفی کارهای سکه‌شناسی او، به‌ویژه توصیف تعدادی از سکه‌های ضرب شده امرای سلسله‌های سامانیان و بویه‌یان (۱۸۱۰م)، در فرانسه پرداخته بود.^{۳۰} در ۱۸۲۲م فران نوشته معروف خود را موسوم به *درباره سکه‌های خسرو [پرویز] که به‌عنوان نمونه در ضرب سکه‌های خلفای نخستین به‌کار رفته بود منتشر کرد و کنجکاوای شدید همگان را برانگیخت.*^{۳۱}



دورن نیز، که در طول سال ۱۸۳۵م به ویلنا رفته و نخستین تحقیقات سکه‌شناسی خود را، که مربوط به سکه‌های شرقی متعلق به دانشگاه قدیم ویلنا بود در همین سال انجام داده بود، پس از آن، درباب سکه‌های متعلق به موزه آسیایی، که ریاستش با فران بود، به تحقیق پرداخته بود و رساله‌های جالبی درباره سکه‌های هرمنز اول، شاه ساسانی، سکه‌های ساسانی یافت شده در شهر پرم^{۳۲} روسیه، سکه‌شناسی پهلوی و معنای کلمه اوستا منتشر کرده بود.^{۳۳} به‌علاوه، گزارشهای او درباره سکه‌های ساسانی، که ژنرال روسی بارتولومه^{۳۴} در کرانه‌های غربی دریای خزر پیدا کرده و فرضیاتی درباره آنها ارائه داده بود و حتی توجه آرتور دوگوبینو^{۳۵} را نیز شدیداً به خود جلب کرده بود، از نخستین کارهای او در باب تاریخ ایران بود، چون به گفته خودش مطالعه و قرائت سکه‌های عصر ساسانی باعث شد که توجهش به تاریخ ایران این عصر معطوف شود.^{۳۶}

به موازات آن، دورن به تاریخ کشورهای قفقاز و اقوام شرقی، طبق منابع نسخ خطی شرقی، و به تاریخ شروانشاهان و نیز به تاریخ آنان در عهد حکمرانان و خانها هم می‌پردازد^{۳۷} و به رغم اینکه تاریخ شروان و شروانشاهان هنوز مجهولات^{۳۸} بسیار دارد، او در این زمینه‌ها نیز طلایه‌دار مطالعات خاورشناسی همچون فردیناند یوستی^{۳۹}، ولادیمیرویچ بارتولد^{۴۰} و ولادیمیر مینورسکی^{۴۱} می‌شود. دورن در رساله‌اش، نوشته‌های طبری درباره خزرها (۱۸۴۲م)، سعی کرده بود موضوعی را که قبلاً فران و کنستاتین دوهسون^{۴۲} بررسی کرده بودند، با ارائه فزاینده‌ای از طبری، حافظ ابرو و ابن اعثم کوفی، تکمیل کند.^{۴۳}

سواى این مطالب، تاریخ گرجستان نیز مدنظر او بود، هر چند که گرجی‌شناس بزرگ فرانسوی، ماری فلیسیته بروسه^{۴۴}، که در این ایام در خدمت دولت روسیه بود، با تحقیقاتش بنیان مطالعات گرجی را نه فقط در این کشور، بلکه در اروپا پی‌ریزی^{۴۵} کرده بود. دورن با رساله نخستین تتبع درباره تاریخ گرجیان (۱۸۴۴م) خود، به تاریخ این کشور در قرون شانزدهم و هفدهم میلادی می‌پردازد و شرح مؤلفان ایرانی را، که به‌طور کلی اطلاعات ارائه شده توسط خود گرجیها را درخصوص روابطی که بین ایران و گرجستان برقرار بود، تأیید و تکمیل می‌کند، و با جزئیات کافی و وافى می‌شناساند. ژول مول^{۴۶} می‌گفت که دورن رساله‌اش را به جهت رسیدگی و مقابله



نمودن با آثار بروسه، که متکی بر منابع گرجی بود، ارائه کرده بود و به نتایج جالبی، که موثق بودن اطلاعات این منابع را نشان می‌داد، رسیده بود.

تا این تاریخ، دورن به اغلب موضوعات تاریخی سرزمینهای قفقاز و اقوام آن و نیز قوم خزر پرداخته و در تحقیقاتش از سکه‌شناسی و منابع ایرانی استفاده کرده بود. آنچه می‌ماند توجه به ولایات جنوبی دریای مازندران و ملاحظات جغرافیایی، ادبی و زبان‌شناسی در محل بود.

ظاهراً دورن نخستین ایران‌شناسی بود که به تواریخ ولایات شمال ایران، که بدو دارالمرز هم گفته می‌شد، به‌طور جدی توجه نشان داد و سعی نمود تا تاریخ و زبانهای نه چندان روشن این ولایات را که با روسیه همجوار بودند بشناساند، آن هم به رغم اینکه هدف او براساس امپراتوری روسیه و ارگانهای علمی آن نیز بود. به همین روی، ابتدا در ۱۸۴۵م به ارائه شرحی^{۴۷} تحت عنوان گزارش درباره انتشار تاریخ مازندران و گیلان و طبرستان ظهیرالدین اقدام کرد و در آن اهداف آتی خود را برای چاپ آن اعلام نمود. شواهد امر نشان می‌دهد که نام ظهیرالدین مرعشی، مورخ بزرگ تواریخ محلی ایران در قرن نهم هجری، در آثار چند تن از خاورشناسان اوایل قرن نوزدهم میلادی، از جمله ژوزف فون هامر^{۴۸} آمده بود، چون وی تحقیقات مبسوطی درباره حبیب السیر خواند میر انجام داد و متوجه شد که مطالب این مورخ، در خصوص مازندران، از ظهیرالدین گرفته شده بود.^{۴۹}

علاوه بر آن، دورن، که به هنگام کار و تحقیق به اهمیت تاریخ این استان با نهضت سربداران، که در قرن دهم هجری در خراسان ظهور کرد، پی برده بود، در ۱۸۵۰م تحقیقی در همین زمینه با عنوان^{۵۰} تاریخ طبرستان و سربداران، براساس خواند میر، در رسالات آکادمی علوم سن پترزبورگ منتشر می‌کند، امری که نشان می‌داد وی تحقیقش را ابتدا در آکادمی ارائه کرده بود. این بخش از تحقیقات دورن بعدها مورد توجه ایلیا پاولوویچ پطروشفسکی^{۵۱} قرار گرفت که تحقیقی مستقل نیز در این زمینه تحت عنوان نهضت سربداران خراسان^{۵۲} منتشر نمود. این نهضت با رنگ عقیدتی شیعه تا مازندران و گیلان بسط یافته بود و بارتولد هم با بررسی افکار سربداران، که تا نواحی ساحلی دریای خزر، گیلان و مازندران، رواج یافته بود، تحقیقی عالمانه در این زمینه ارائه نمود.^{۵۳}



دورن در همین سال ۱۸۵۰م نخستین مجلد از مجموعه‌ای را که به آن عنوان منابع اسلامی درباره تاریخ ایالت‌های جنوبی دریای خزر داد؛ یعنی متن فارسی تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تألیف سید ظهیرالدین مرعشی در سنه ۸۸۱ هجری را، که به ذکر وقایع از ابتدای بنیاد طبرستان تا انقراض سلسله‌های ملوک آن سامان می‌پردازد، منتشر کرد.^{۵۴}

ظهیرالدین، مورخ قرن نهم هجری، از خاندان سادات مرعشی بود و از طرف کارکیا سلطان محمد دوم، پادشاه گیلان، مأموریت‌های گوناگونی به او تفویض شده بود و در نتیجه، خود شاهد و ناظر بسیاری از رویدادهای تاریخی عصرش بود. تاریخ او تلفیقی^{۵۵} است از تاریخ طبرستان علی ابن جمال‌الدین رویانی و تاریخ رویان اولیاءالله آملی، به همراه فصولی که بر آنها افزوده است. اما تاریخ رویان خود متنی رونویسی شده از تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، مؤلف قرن هفتم هجری است و به همین روی ویلیام اوزلی^{۵۶}، که به نخستین اظهارنظرها درباره این دو تاریخ پرداخته بود، تصور کرده بود که ابن اسفندیار کتابش را از کتاب مرعشی اقتباس^{۵۷} کرده است. وی ابتدا به وضع جغرافیای تاریخی رویان، رستمدر، آمل، ساری و گرگان پرداخته و سپس رویدادهای تاریخی این خطه را، از دوره کیومرث تا حکومت کارکیا سلطان محمد دوم (۸۵۱ تا ۸۸۳ ق)، شرح داده است و از دوران حکومت سلسله‌های باوندیان، زیدیان، قارن وندیان، پادوسپانیان و آل دابویه هم صحبت کرده است. لکن از آنجایی که خود مصدر دیوانی داشته و در نتیجه به اسناد و نوشته‌های گوناگون هم دسترسی داشته است، دو فصل جالب توجه نیز به وقایع دوره حکومت ملک کیومرث (از امیران رستمدر) و فرزندان او و نیز به وقایع سید قوام‌الدین مرعشی و استیلای اخلاف او بر مازندران افزوده است. به علاوه، مؤلف هم به وقایع مناطق هم‌جوار طبرستان و هم به رویدادهای دوران حکومت ساسانیان، امویان، عباسیان و سلسله‌های ایرانی چون طاهریان، صفاریان، سامانیان و بویه‌ها و نیز به سلسله‌های غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، قراقویونلو، که به تاریخ طبرستان و رویان و مازندران مربوط بودند، پرداخته است.

اگر نثر مرعشی در این تاریخ برای ایران‌شناسان معاصر ساده و گاه عامیانه است^{۵۸}، در عصر دورن و به‌ویژه برای خود او نثری دشوار بود و غلط‌های املائی و انشایی هم فهم آن را دشوارتر می‌کرد، به طوری که قبل از چاپ از خود می‌پرسید^{۵۹} که آیا اصلاحات لازم را در آن به عمل



بیاورد و آن را با قاعده متداول تطبیق دهد یا خیر؟ اما سرانجام تصمیم گرفت متن را به شکلی که بوده ارائه کند و به کمک یک ادیب تبریزی^{۶۰}، برای اهل فن فهرستی، از اغلاط را به همراه متن نسخ بدل و فهرست مندرجات و مقدمه مبسوط و انتقادی ارائه و حتی اعلام بکند که بعداً آن را ترجمه و به همراه تفسیر منتشر خواهد کرد.^{۶۱}

پس از تاریخ طبرستان، در ۱۸۵۷م دوران توجهش را به تاریخ گیلان معطوف نمود و متن فارسی *تاریخ خانی*، تألیف علی بن شمس‌الدین لاهیجی، مورخ قرن دهم هجری را، در مجموعه منابع اسلامی منتشر کرد. این کتاب مشتمل بر تاریخ چهل سال (از ۸۸۰ تا ۹۲۰ق) گیلان در زمان سلاطین کیانی آن است و ظواهر امر هم نشان می‌دهد که دنباله کتاب *تاریخ گیلان و دیلمستان* ظهیرالدین مرعشی است. دو تاریخ لاهیجی و مرعشی در چهارده سال تداخل زمانی دارند، اما مطالب مربوط به این دوره زمانی در این دو اثر متفاوت است.^{۶۲} *تاریخ خانی* یک مقدمه و سه باب دارد؛ درباب اول، مؤلف به حکومت سلطان محمد و جانشین او کارکیا میرزا علی می‌پردازد و درباب دوم، سلطنت سلطان حسن و عزل و قتل میرزا علی و کشته شدن سلطان حسن را تشریح می‌کند و درباب سوم، به توصیف سلطنت سلطان‌خان احمدخان گیلانی می‌پردازد. لاهیجی کتاب خود را برای این خان، که بر تألیف او نیز نظارت داشته، نوشته است.

این تاریخ نثری دشوار دارد و لغات مغولی و ترکیبات گیلکی و واژه‌های عامیانه هم در آن دیده می‌شود و مؤلف نوشته‌اش را با اشعار فارسی و عربی و آیات قرآنی آمیخته است. مع‌الوصف، این اثر از منابع مهم تاریخ گیلان است و مطالبی که درباره مدت اقامت شاه اسماعیل صفوی در گیلان، یعنی در سالهای ۹۰۵ تا ۹۳۰ ق در آن آمده، در هیچ اثر دیگری ذکر نشده است، مضاف بر اینکه تألیف آن هم‌زمان با آغاز دوره صفوی بوده و از این منظر هم اطلاعات جالبی دارد.^{۶۳}

سال بعد، ۱۸۵۸، دوران *تاریخ گیلان* تألیف عبدالفتاح فومنی، مورخ قرن یازدهم هجری را، که درباره وقایع گیلان از ۹۲۳ تا ۱۰۳۸ق است، براساس یک نسخه خطی که از نیکلانیکیف روسی دریافت کرده بود، در مجموعه *منابع اسلامی* به چاپ رساند. این تاریخ، رویدادهای گیلان را از اواخر سلطنت شاه اسماعیل اول تا جلوس شاه صفی در ۱۰۳۸ق دربردارد و مؤلف، که از



حسن تواریخ محلی هم واقف بوده خواسته است به ذکر وقایعی بپردازد که در کتابهای تاریخی نیامده است.^{۶۴}

عبدالفتاح در کتاب خود به توصیف انقراض خاندان حاکم گیلان بیه پس (رشت و فومن) در عصر شاه طهماسب اول و فرار خان احمدخان گیلانی، حکمران گیلان بیه پیش (لاهیجان) و حامی مؤلف تاریخ خانی و نیز به تشریح استیلای شاه عباس اول بر گیلان و ظهور کالیجار سلطان، ملقب به عادلشاه، پرداخته است.^{۶۵} نکته جالب توجه اینکه دو وجه تسمیه بیه پس و بیه پیش، در تاریخ عالم آرای عباسی، تألیف اسکندر بیگ منشی آمده بود و اتین مارک کاترمر^{۶۶} فرانسوی، در ۱۸۳۸م، به هنگام ترجمه مسالک الابصار فی ممالک الامصار شهابالدین یحیی العمری الدمشقی، که خود را از اعقاب عمر بن خطاب می‌دانست، ابتدا توضیح آنها را براساس اسکندر بیگ، که می‌گفت: «سفیدرود از میان ولایت گیلان جریان می‌یابد، هر آینه یک طرف آن را بیه پیش و طرف دیگر را بیه پس می‌گویند»، آورده و سپس متذکر می‌شود که آنها در نزد مورخان و جغرافیدانان نه چندان قدیمی شناخته شده نیستند و صرفاً می‌توان آنها را در آثار نویسندگان نسبتاً متأخر یافت.

نثر کتاب عبدالفتاح نسبتاً دشوار است و مؤلف در آن آیات قرآنی و اشعار فارسی نیز به کار برده است. اما به خاطر در اختیار داشتن مصدر دیوانی، آشنایی کاملی با اصطلاحات اداری، مالی و ارضی داشته و آنها را عیناً در کتابش آورده است و به ذکر آداب و رسوم محلی و نیز مطالبی که در دیگر آثار این دوره وجود ندارد، به‌ویژه صدور اجناس روسی از مسکو به گیلان، پرداخته است.^{۶۷} سرانجام دورن در ۱۸۵۸م آخرین مجلد سلسله تواریخ محلی ولایات شمال ایران را در مجموعه منابع اسلامی خود با عنوان تلخیصهایی از مؤلفین اسلامی ...^{۶۸} در سن پترزبورگ منتشر می‌کند. این مجلد بزرگ، که با عنوان انتخابات البهیه من الکتب العربیه و الفارسیه و ترکیه^{۶۹} بیشتر شناخته شده است، شامل گزیده‌ها و تلخیصهایی از ۲۱^{۷۰} مورخ ایرانی و اسلامی است، از جمله، مباحث مربوط به گیلان و مازندران که در معجم البلدان یاقوت حموی درج شده است یا بخش مربوط به مازندران که در مسالک الممالک اصطخری است یا حتی تاریخ عالم آرای عباسی اسکندریگ منشی. مول^{۷۱} معتقد بود که کوششها و پیگیریهای مستمر دورن و آکادمی



سن پترزبورگ به چنین نتیجه مهمی منجر شده و از قول دورن نقل می‌کرد که با ترجمه آتی مجموعه‌اش تمامی آنچه را از تاریخ گیلان و مازندران حفظ شده در اختیار همگان قرار خواهد داد، اما همان‌طور که می‌دانیم این آرزو تحقق نیافت.

سوی مول، که از نزدیک تحقیقات علمی دورن را زیر نظر داشت، گوینو، که در سفر اول (۱۸۵۵م) خود به ایران در تبریز با خانیکف آشنا شده بود، از طریق وی با کارهای دورن، به‌ویژه از چاپ تاریخ طبرستان ظهیرالدین مطلع شد. مطلب جالب توجه اینکه گوینو نیز مثل دورن در این ایام به مسئله خاستگاه افغانها، زبان و تاریخ آنها توجه نشان داد و درخصوص آنها با مول به مکاتبه پرداخت. او علاقه زیادی داشت تا راه حل این مسئله را از طریق مطالعه دستور زبان و فرهنگ لغت افغانی ثابت کند و برای تاریخ ایرانیان خود، که در شرف نگارش بود، مطالب لازم را در محل تهیه کند. برای این امر، هر روز به‌طور مرتب با دوست و مشاور علمی خود در علم انساب و گویشها، رضاقلی خان هدایت^{۷۲}، که به نوبه خود مجمع الفصحا را در دست تهیه داشت، به تکمیل زبان فارسی خود پرداخت، در عین حال که هر دو نفر درصدد تهیه دستور زبان کوچکی از زبان مازندرانی بودند که به نظر می‌رسید قواعد و مطالب زبان‌شناسی بسیار مهمی را، ابتدا برای تاریخ مهاجرت آریاییها به طرف غرب و سپس برای تاریخ تکوین زبان فارسی دربرداشته باشد. در نتیجه، هم برای دورن و هم برای گوینو دغدغه قوم‌شناسی و میل به بازگشت به سرچشمه‌های اقوام ایرانی وجود داشت.^{۷۳}

در واقع، گوینو با توسل به زبان‌شناسی و از طریق تجربه در محل و شواهد به کار و تحقیق می‌پرداخت. او امیدوار بود که با تلفیق روش زبان‌شناسی با روش مورخ قوم‌شناس بتواند اطلاعات جدیدی درباره خاستگاه اقوام و مهاجرت آنها ارائه کند. به‌علاوه، او معتقد بود که گویشها کمک بزرگی اند و می‌توان به کمک گویشهای مازندرانی و گیلانی، خط سیر ملل اسکاندیناوی و ژرمنی را از طریق این سرزمینها به‌طور کامل و دقیق پیدا کرد. گوینو، که در ۱۸۵۶م این نکات را برای دوستش پروسپرمیرمه، نویسنده کارمن می‌نوشت، چنین ادامه می‌دهد^{۷۴}: «قطعاً جالب است که در این گویشهای ولایتی شمال ایران و کرانه‌های دریای خزر، به اصل و منشاء زبانهایی برخورد شود



که در زبان آلمانی از بین رفته‌اند، لیکن در زبان فریزونی^{۷۵} (فریزی) کهن حفظ شده‌اند و اکنون هم در هیچ زبان اروپایی جز انگلیسی استمرار ندارند.

اما اعلام دورن درباره ترجمه آتی مجموعه مذکور، تقریباً با مأموریت علمی او در ولایات شمال ایران مصادف شد و او در این مناطق به تحقیقات دامنه‌دار و بدیعی اقدام نمود. در واقع، در سال ۱۸۶۰م، بخش قفقازی انجمن جغرافیایی روسیه به او مأموریت داد تا در مازندران و گیلان و ایالت‌های قفقاز و داغستان به تحقیقات باستان‌شناسی و زبان‌شناسی بپردازد. در این سفر، گرگوری والرین نوویچ ملگونوف^{۷۶} و اسپاسکی آوتونوف^{۷۷} او را همراهی می‌کردند. اولی زیر نظر او به بررسی‌های جغرافیایی می‌پرداخت و دومی در نسخه‌برداری از کتیبه‌ها به او یاری می‌رساند. دورن و همراهانش در تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۸۶۰ با کشتی وارد قراچه در مازندران شدند.^{۷۸} او از شهر اشرف (بهشد) به طرف برج معروف رادکان می‌رود تا به نسخه‌برداری از کتیبه آن بپردازد. سپس به منظور تحقیقات تاریخی و زبان‌شناسی به ساری می‌رود. این شهر در عصر اسلامی مقر سلسله سادات مرعشی، به‌ویژه سید قوام‌الدین مرعشی بود و از معاریف آن نیز سید ظهیرالدین مرعشی بود که دورن تاریخ او را به چاپ رسانده بود. او اسنادی را در این شهر از یک فرد محلی به نام شاه درویش دریافت نمود و در بازگشت آنها را در اختیار آکادمی سن‌پترزبورگ قرار داد.

از آنجایی که علاقه داشت که به مطالعه زبان مازندرانی بپردازد، در بارفروش (بابل) توقف کرد و در آنجا به مدت چهار هفته به جمع‌آوری مطالب لازم برای یک واژه‌نامه به گویش مازندرانی مشغول شد و حتی دستور زبان آن را به نگارش درآورد و سپس امر به دو ترجمه فارسی از دیوان شاعر معروف این ولایت، امیر پازواری، نمود و تفسیری نیز به فارسی درباره اشعارش خریداری کرد. نکته جالب اینکه چند صباحی قبل از ترک روسیه و آمدن به این نواحی، او متن اصلی این دیوان را تحت عنوان رساله جهت کمک به شناخت گویشهای ایرانی یا فارسی، گویش مازندرانی (سن‌پترزبورگ، ۱۸۶۰م) منتشر کرد. این مجلد ترجمه مازندرانی تعدادی از روایات فارسی را که اصل آن در پایین صفحات آمده است دربردارد. مجموعه اشعاری هم به همراه این روایات ارائه شد و تمامی متنهای مازندرانی آن، برای نشان دادن تفاوت‌های این گویش با



زبان فارسی، با دقت نقطه‌گذاری شد. دوران این اقدام جالب را با همکاری میرزا شفیع^{۷۹}، اهل بارفروش انجام داد، که در آن وقت وابسته سفارت ایران در سن پترزبورگ بود. سوای این امر، او موفق شد که ترجمه‌ای دقیق به زبان مازندرانی از آن بخش از تاریخ ظهیرالدین، که مربوط به احداث شهرهای آمل و ساری بود، برای خود تهیه کند. در ضمن شانس به یاری او آمد، چون که چند قطعه از اشعار شعرای مازندرانی را، مثل طالب آملی^{۸۰} پیدا نمود که تا آن وقت ناشناخته مانده بود و حتی در مازندران هم به ندرت یافت می‌شد. حتی او موفق به پیدا کردن اشعار باباطاهر عریان^{۸۱} هم شد ولیکن به غلط تصور کرد که این اشعار هم به زبان مازندرانی است^{۸۲}، آن هم در حالی که قبلاً گوینو^{۸۳} از باباطاهر، صاحب اشعار گری، صحبت کرده و اروپاییان را با نام وی آشنا کرده بود. در ماه نوامبر ۱۸۶۰م او از بابل به آمل، مقر اسپهبدان، رفت. به زعم او قسمت اعظم سکه‌های منقوش به خط پهلوی را این سلسله ضرب کرده بودند و البته این امر نیز بی‌ربط با مطالعات ایران‌شناسی او در طی سالیان دراز نبود. او از مزار سید قوام‌الدین، معروف به میرزا بزرگ، زیارت کرد و یک سنگ قبر بزرگ تاریخی را که به قعر رودخانه هراز افتاده بود و تاریخ ۵۱۴ هجری قمری را داشت، بیرون کشید و آن را برای موزه آسیایی آکادمی سن پترزبورگ خریداری کرد.^{۸۴}

در مشهرسر (بابلسر)، پس از بازدید از چندین مکان مقدس، سوارکشتی شده به انزلی رفت و از آنجا وارد رشت شد و به مدت یک ماه به مطالعه زبان محلی پرداخت و چند بار نیز برای سیر و سیاحت به اطراف شهر رفت. او از فومن، پایتخت سابق آل دابویه و سلطان علاءالدین دیاج دیدن کرد. اما ظاهراً حاصل تحقیقات او در این ولایت قابل قیاس با ابعاد تحقیقاتش در مازندران نبوده است. مع‌الوصف، یک دستور زبان گیلکی براساس گویشهای رشت و لاهیجان فراهم نمود و به گردآوری مطالب لازم برای یک واژه‌نامه پرداخت و آن را به واژه‌نامه مشابهی ملحق نمود که چارلز فرانسیس مکنزی^{۸۵}، کنسول انگلیس در رشت تهیه کرده بود.^{۸۶} به‌علاوه، شاعری محلی، به نام میرزا ابراهیم^{۸۷} چند قصه فارسی را برای او به زبان محلی ترجمه کرد و سپس خطاب به او قطعه شعری به همین زبان سرود و حتی آن بخش از کتاب ظهیرالدین را که قبلاً ترجمه مازندرانی آن را تهیه کرده بود، به زبان گیلکی برای او ترجمه کرد. میرزا ابراهیم برای تکمیل مجموعه دوران سه

قطعه از اشعار سید شرفشاه^{۸۸} را به فارسی ترجمه کرد. دورن سپس به جمع‌آوری غزلیات میرزا عبید فومنی، به همراه جوابیه این قطعات شعری، که شعرای محلی‌ای همچون ملارضا^{۸۹}، فرزند ملارستم و در اثری به گویش لاهیجانی با عنوان هزلیات میرزاباقر لشت نشایی^{۹۰}، که به همراه غزلیات جوابیه‌های او بود، اقدام نمود. دورن می‌گفت که مطالعه زبان گیلکی برای او به مراتب مشکل‌تر از زبان مازندرانی بوده است، آن هم در حالی که میرزا ابراهیم، که قبل از ورود او به منطقه با مکتبزی کار می‌کرد^{۹۱}، پس از ورودش تمام هم‌ش را مصروف همکاری با او نمود و به علاوه، برادرش، میرزا محمد نیز، که نوشته‌هایش هم اکنون نیز در روسیه محفوظ است، با او همکاری نزدیکی داشت. در این نوشته‌ها میرزا محمد او را «جنرال برنهارد دارن» خطاب می‌کرد.^{۹۲}

در آخرین روزهای سال ۱۸۶۰م، دورن به مرحله جدیدی از مسافرت خود دست زد و به باکو رفت و ضمن تنظیم مطالب جمع‌آوری شده خود، به گردآوری اطلاعات درباره زبان تاتی پرداخت. خانیکف در این‌باره می‌گفت^{۹۳}: «به نظرم رواج این گویش فارسی، در سرزمینهای قفقازی، از طریق مردمانی که ساسانیان آنها را به مرزهای شمالی ولایاتشان منتقل کردند تا سده‌ی در مقابل تهاجمات خزرها باشند صورت گرفت. بی‌شک، این زبان قبل از تهاجم اقوام ترک‌نژاد به رهبری سلجوقیان، به مراتب بیشتر از زمان کنونی [۱۸۶۲م] در جنوب رشته کوه‌های قفقاز ترویج یافته بود. لیکن به رغم عقب‌نشینی در مقابل زبان ترکی از قرن پنجم هجری، این گویش در شبه جزیره باکو به صورت دست نخورده حفظ شده است. حتی در چندین دره از جبال مرکزی قفقاز، به‌ویژه در دهات بلوک قُبه، که از هر طرف مردمان تاتار و لزگی آنجا را احاطه کرده‌اند، یافت می‌شود. به‌علاوه، پدیده حفظ این گویش به قدری عالی است که هرگز هم هیچ‌گونه سند مکتوبی را به وجود نیاورده است.» سپس دورن، منطبق با برنامه‌ای که داشت به مطالعه تطبیقی گویشهای فارسی پرداخت و در باکو مطالب زیادی را برای تألیف دستور زبان تاتی جمع‌آوری کرد و واژه‌نامه‌ای هم تنظیم کرد و آن را به فرهنگ لغتی که تهیه کرده بود ملحق نمود و سرانجام گفتگوهایی را تنظیم و به جمع‌آوری قصه‌های عامیانه پرداخت و در پایان، همه آنها را به بخش قفقازی جمعیت جغرافیایی روسیه اهدا کرد.^{۹۴}



دورن، احیاءکننده^{۹۵} پرشور و شوق تاریخ شروانشاهان، که قبل از او تاریخ آنان تقریباً ناشناخته مانده بود، نخستین فردی بود که از جالب‌ترین و بهترین بنای برجامانده این سلسله، یعنی خانقاه^{۹۶} مشهور آن بازدید و با جزئیات تمام آن را بررسی کرد. در عصر سلجوقیان شروانشاهان تقریباً به حالت استقلال به سر می‌بردند و حتی سکه به نام خود ضرب می‌کردند. موفقیت دورن در این منطقه جمع‌آوری کتیبه‌های مربوط به شاهان سلسله خاقانهای آنان بود و این کتیبه‌ها امکان برقراری ترتیب تاریخی اسامی آنان را بر پایه محکمی فراهم می‌نمود.^{۹۷}

در ماه مه ۱۸۶۱م، دورن از طالبش، که در نیمه دوم قرن هفتم هجری تبدیل به مرکز تبلیغات دامنه‌دار مریدان شیخ زاهد گیلانی گردید^{۹۸} و شیخ صفی‌الدین هم جزو مریدان او شد، دیدن به عمل آورد و تحقیقات ریس^{۹۹} را درباب زبان منطقه، تکمیل نمود که به صورت مجموعه‌ای از قصه‌ها بود که از فارسی به طالبی ترجمه شده بود. او به این منتخبات کوچک چند قطعه از اشعار سروده شده به زبان طالبی را اضافه کرد و ملاحظات مفصلی هم از یک فرد محلی درباره دستور زبان طالبی ریس دریافت نمود. به علاوه، او نخستین سیاح علمی بود که توانست در دربند داغستان، از قبه‌چیان، یا زره‌گران^{۱۰۰}، که به ساختن زره و جوشن و دیگر ادوات آهنی مشهورند، دیدن کند. تقریباً اغلب مورخان اسلامی و سیاحان غربی از قبه‌چیان صحبت و اقوال جالبی هم درباره اصل و نسب آنها عنوان کرده‌اند. گروهی می‌گفتند که آنها از اعقاب فرانک‌ها هستند و گروه دیگر مدعی بودند که آنان آلمانی‌تبارند.^{۱۰۱} اما تحقیقات بعدی، به‌ویژه در اوایل قرن نوزدهم نشان داد که زبان آنها گویشی از زبان لزگی است.^{۱۰۲} دورن هم موفق شد که نمونه‌های متعددی از زبان این قوم کوهستانی را جمع‌آوری کند و سپس در همان ماه مه مسافرتش را به پایان برساند.

بعد از ۱۸۶۶م، دورن آثار کمتری درباره تواریخ محلی، جغرافیا و زبانهای ایرانی منتشر کرد، لیکن هر آنچه را به صورت مدارک و نوشته در ایران و در سرزمینهای همجوار جمع‌آوری و در اختیار آکادمی سن‌پترزبورگ قرار داده بود، برای نسلهای بعدی ایران‌شناسان و قفقازشناسان روسیه مثمر ثمر واقع شد و تحقیقات بعدی ایران‌شناسی نیز براساس این اسناد انجام گرفت، اسنادی که هنوز اهمیت خود را حفظ کرده‌اند و جزو مآخذ مهم ایران‌شناسی در روسیه هستند.

اما تحقیقات دورن در فرانسه و انگلستان و سپس در ایران پیامدهای تحقیقی جالبی داشت. تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، که در حوالی ۶۱۳ق تألیف شده، یکی از تواریخ محلی قدیم طبرستان است و حتی در مواردی از تاریخ‌نویسی محلی فراتر می‌رود.^{۱۰۳} نامه تنسر، که در آغاز آن ارائه شده و در اصل از زبان پهلوی به فارسی ترجمه شده است، مورد توجه جیمز دار مستتر^{۱۰۴} قرار گرفت و وی آن را به‌عنوان سوژه پایان‌نامه به یک فققازی ایرانی تبار، به‌نام احمدبیگ آقایف^{۱۰۵} پیشنهاد کرد، اما چون این تبعه روس برای ادامه تحصیلاتش دیگر به فرانسه بازنگشت او خود به چاپ آن اقدام نمود.^{۱۰۶} در ۱۹۰۵م ادوارد براون^{۱۰۷} تلخیصی از تاریخ طبرستان و نیز نامه تنسر را به انگلیسی ترجمه و در لندن منتشر نمود. این امر بازتاب جالبی در ایران داشت و مجتبی مینوی نامه تنسر را در ۱۳۱۰ شمسی در تهران به چاپ رساند و عباس اقبال تاریخ طبرستان را در ۱۳۲۰ شمسی در دو مجلد در این شهر منتشر کرد.

به دلایلی که مشخص نیست، دورن به چاپ دومین کتاب معروف ظهیرالدین مرعشی، تاریخ گیلان و دیلمستان، موفق نشد که ظاهراً قدیم‌ترین تاریخ محلی به‌جا مانده در باب حکومت خاندان کیابیان در این خطه است.^{۱۰۸} لویی رابینو^{۱۰۹}، کنسولیار حاذق انگلیس در رشت، که پس از دورن جدی‌ترین محقق ولایات شمال ایران است، نخستین بار این کتاب را در ۱۳۳۰ هجری (۱۹۱۱م) در رشت منتشر کرد و منوچهر ستوده، ادامه‌دهنده پرتوان تحقیقات رابینو، چاپ انتقادی جدیدی از آن را در ۱۳۴۷ شمسی در تهران منتشر کرد. ستوده تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی را نیز، که قبلاً در ۱۳۱۵ شمسی در رشت چاپ شده بود، بار دیگر در ۱۳۴۹ در تهران به چاپ رساند.^{۱۱۰} در ۱۳۳۳ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران چاپ دورن را عباس شایان به همراه دیباچه سعید نفیسی و گفتار شناخته‌شده‌ای از احمد کسروی در تهران منتشر کرد و در ۱۳۴۵ شمسی محمد حسین تسییحی، و در ۱۳۶۳ شمسی یعقوب آژند، چاپهای دیگری از آن را در تهران ارائه کردند.^{۱۱۱}

اما مورخی که خیلی زود متوجه اهمیت تواریخ محلی برای تدوین تاریخ کشور ما شد سید احمد کسروی تبریزی بود که مطالعه ترجمه انگلیسی براون از تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و نیز مطالعه مجموعه چاپهای دورن، توجه او را شدیداً به این امر جلب کرد، مضاف بر اینکه در تحقیقات شخصی‌اش متوجه شد که فقط یک مورخ ایرانی عهد صفوی، خلیفه عیدی بک، در

کتاب خود، *تکمه الاخبار*، به تاریخ خاندانهای ناشناس محلی پرداخته، و از مورخان اسلامی هم فقط منجم‌باشی در *صحائف الاخبار* آن را بررسی کرده است.^{۱۱۲} این گونه تواریخ اهمیت زیادی دارند، چون از رویدادهای جداگانه یک سرزمین یا از حوادث خاص یک خاندان سخن می‌گویند و در نتیجه، این اقوال در تواریخ دیگر یافت نمی‌شود. این امر توجه کسروی را به نکته مهمی جلب کرد، به طوری که در ۱۳۰۷ شمسی اظهار داشت^{۱۱۳}: «شناختن این خاندانها در حقیقت رشته مهمی از فن ایران‌شناسی است.» ناگفته پیداست که کسروی با شهر *یاران گمنام* خود، که به چندین خاندان گمنام می‌پردازد بنیانگذار این رشته از ایران‌شناسی در ایران می‌شود.

کسروی تحقیقاتش را از تواریخ طبرستان شروع می‌کند، که یادداشتهای^{۱۱۴} ارزشمندش در این باب، کماکان از منابع مستدل و مهم این تواریخ‌اند، و آنها را با تواریخ ارمنی به زبان اصلی یا ترجمه آنها به زبان فرانسه جامعیت می‌دهد. صرف مطالعه مقدمه انگلیسی براون در تاریخ ابن اسفندیار مفاهیم جالبی را برای او به ارمغان می‌آورد، اما بررسی ترجمه انگلیسی آن، که متضمن مقابله آن با متن فارسی بود، چون هنوز چاپی از آن وجود نداشت، او را وامی‌دارد تا نسخه‌ای از آن را تهیه کند و به مطالعه آن بپردازد. این نسخه متعلق به رضاقلی خان هدایت^{۱۱۵} بود و وی در بعضی از صفحه‌ها تذکرات و حواشی کوتاهی هم آورده بود. به زعم کسروی این نسخه کاستیهایی داشت و حتی کاتب، بدون توجه به اصل مطلب، در موقع استنساخ، دو مطلب متفاوت را به همدیگر وصل کرده بود. در واقع، ابن اسفندیار تاریخ خود را حدود ۶۱۳ق تمام کرده بود، لیکن نسخی که تا آن وقت مورد استفاده ایران‌شناسان قرار گرفته بود دامنه وقایع را بلاانقطاع تا حدود ۷۶۰ق ادامه می‌داد و بدینسان وقایع ۱۵۰ سال را بر مطالب اصلی کتاب می‌افزود. کسروی می‌گوید:^{۱۱۶} «مسئودارن در مقدمه آلمانی سید ظهیرالدین و مسیو ریو^{۱۱۷} در فهرست نسخه‌های فارسی خطی موزه بریتانی و پروفیسور براون در ترجمه ابن اسفندیار همان نکته را متعرض شده‌اند، ولی هیچ‌یک از ایشان شخص و اسم این لاحق‌نویس را پیدا نکرده‌اند. لیکن ما دلایل قطعی در دست داریم که آن لاحق‌نویس از مولانا اولیاءالله آملی است.»

این تأکید کسروی بیشتر متکی بر اقوال ظهیرالدین بود که می‌گفت در تألیف خود از تاریخ *رویان آملی* استفاده کرده است^{۱۱۸}، اما چون اصل آن یافت نمی‌شد کسروی با ابرام و تفحص بسیار

سرانجام نسخه‌ای از آن را پیدا می‌کند. آغاز و پایان این تاریخ مشخص نبود، لکن در خاتمه شرح رویدادهای تاریخ رویان (نواحی گُجور)^{۱۱۹} تا سال ۸۰۵ ق در آن آمده بود.^{۱۲۰} آملی در این تألیف بیشتر از تاریخ ابن اسفندیار استفاده کرده و ظاهراً اعتمادالسلطنه نیز از این تألیف آملی استفاده کرده بود. تاریخ رویان در ۱۳۱۳ شمسی با مقدمه کسروی و به کوشش عباس خلیلی در تهران منتشر شد و سپس در ۱۳۴۸ شمسی منوچهر ستوده چاپ جدیدی از آن را به همراه مقدمه به چاپ رساند.^{۱۲۱}

اما تحقیق درباره تواریخ طبرستان توجه کسروی را به خاندانهای کوچک محلی، که بر یک یا دو ایالت فرمانروایی کرده بودند، سوق می‌دهد و چون تحقیقات خاورشناسان نیز در این زمینه کمبودها و نواقصی داشت^{۱۲۲}، او همش را مصروف زنده کردن تاریخ این خاندانها می‌کند، مثل سه خاندان دیلمی جُستانیان، کنگریان و سالاریان، خاندان روادیان آذربایجان و خاندان شدادیان اران، و این رشته از تحقیقات خود را شهریاران گمنام می‌نامد. بر همین اساس، او متذکر می‌شود که یکی از شگفتیهای بزرگ تاریخ اسلامی، خاندان محلی دیلمیان بودند که پس از سیصد سال مقاومت در برابر اسلام به راهنمایی علویان اسلام آوردند و سپس پنجاه سالی بیش نگذشت که خاندانهایی از آنان، دیالمه بغداد، که از حدود ۳۲۰ تا ۴۷۷ق در این شهر حکومت کردند، پیدا شدند که بر بخش بزرگی از عالم اسلام فرمانروایی کردند و حتی در منابر مکه و مدینه خطبه و دعا به نام آنان خوانده شد.^{۱۲۳} معزالدوله دیلمی، مؤسس دیالمه بغداد، در ۳۵۲ق نوحه‌سرایی عمومی را برای امام حسین در بغداد رواج داد و همین امر اساس عزاداری ماه محرم^{۱۲۴} شد و به‌علاوه، مراسم جشن عید غدیر را نیز آنان در شهر با تشریفات اجرا کردند.^{۱۲۵}

اما کمبود منابع ایرانی برای خاندانهای روادیان و شدادیان توجه کسروی را به منابع ارمنی معطوف نمود و او از تواریخ ارمنی، از جمله ترجمه‌های ارمنی‌شناس بزرگ فرانسوی، فردریک ماکلر^{۱۲۶}، استفاده نمود^{۱۲۷}، لکن هرگز در کار خود از دید انتقادی به دور نماند. این برای نخستین بار در عصر ما بود که مورخی ایرانی برای نوشتن تاریخ مستدل خاندانهای محلی ایران از این منابع استفاده می‌کرد، در عین حال که ضرورت استفاده^{۱۲۸} از منابع گرجی و سُرّیانی را نیز یادآور می‌شد.



نتیجه

در اوایل قرن نوزدهم توجه به شمال ایران وجود داشت و گزارشها و تألیفات چندی هم، که مبتنی بر ملاحظات در محل بود، منتشر شده بود. اما دورن با تحقیقات بی‌بدیل خود برای نخستین بار در روسیه به تواریخ محلی شمال ایران و به گویشها و ادبیات آن توجه جدی نشان داد و در نتیجه، بنیانگذار این بخش از ایران‌شناسی نه فقط در روسیه بلکه در اروپا شد و مهم‌تر از آن بازتاب تحقیقاتش در ایران بود که به شکوفایی چاپ و تدوین تواریخ محلی و حتی تک‌نگاریهای مستدل منجر شد، امری که خود بدعتی در تاریخ مطالعات ایران‌شناسی در ایران بود.

تهران، ۶ اسفند ۱۳۸۱

پی‌نوشت‌ها

1. Johannes-Albrecht-Bernhard Dorn.
2. Schenerfeld.
3. Saxe-Cobourg.
4. Wilhelm Gesenius.
5. Ernst Rosenmüller.
6. Dugat, *Histoire des Orientalistes de l'Europe*, Paris, 1868, t.1, p. 72-73.
7. Ibid., p. 173.
8. *Drei Lustgäng aus Saadi's Rosenhain, aus dem Persischen übersetzt, etc*, Hambourg, 1827.
9. *De la parenté des langues persane, germanique, greco-latine*, Hambourg, 1827.
10. Oriental translation comitee.
11. Dugat, Op.cit., p. 76.
۱۲. صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، جلد ۵ (۳)، ص ۱۵۷۵.
13. Alexandre Chodzko.
14. Dugat, p. 76.
15. Ibid., p. 74.
16. Silvestre de Sacy.
17. Abel-Rémusat.
18. Julius Klaproth.
19. Académie asiatique.
20. Barthold, *La découverte de l'Asie*, Paris, 1947, p. 325.
21. Dugat, p. 73.
22. Vilna (Vilnius).
23. Dugat, p. 73.
24. Canard, *Les études arabes en Russie*, 1947, p. 448, et. 455.
25. Dugat, p. 73, et. 96.
26. Premier bibliothécaire.
27. *Catalogue des manuscrits et xylographes orientaux de la Bibliothèque publique impériale de Saint-Petersbourg*. St.p.g, 1852.
28. Christian-Martin Fraehn.
29. *Biographie Michaud*, t. 14, p. 596.



30. Ibid., p. 597.
31. Ibid., p. 593.
32. Perm.
33. Dugat, p. 87-88.
34. J. Bartholomaei.
35. Boissel, *Gobineau, l'Orient et l'Iran*, Paris, 1973, p. 332-333.
۳۶. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به اهتمام عباس شایان، تهران، ۱۳۳۳، مقدمه دورن.
37. Dugat, p. 84.
۳۸. دایرة المعارف فارسی، جلد ۲ (۱)، ص ۱۴۶۹.
39. Ferdinand Yusti.
40. Vladimirovich Barthold.
41. Vladimir Minorsky.
42. Constantin d'Ohsson.
43. Mohl, *Vingt-sept ans*, Paris, 1879, t. 1, p. 142.
44. Marie-Félicité Brosset.
45. Barthold, *Op. cit.*, p. 326
46. Mohl, *Op. cit.*, p. 142.
47. Dugat, p. 80.
48. Joseph von Hammer.
49. Mohl, p. 428.
50. Ibid.
51. I. P. Petruchevsky.
۵۲. پطروشفسکی، ای. پ.، نهضت سربداران خراسان، ترجمه کریم کشاورز، جلد ۳، تهران، ۱۳۵۱.
۵۳. همان، ص ۱۰۲.
54. Mohl, t. 2, 1880, p. 261.
۵۵. دانشنامه جهان اسلام، جلد ۶ ص ۲۲۹.
56. William Ouseley.
۵۷. کاروند کسروی، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۵۲، ص ۳۱.
۵۸. دانشنامه جهان اسلام، جلد ۶ ص ۲۲۹.
59. Mohl, t. 2, p. 186.
60. Ibid.
۶۱. به گفته ولادیمیر مینورسکی از این متن ترجمه‌های آلمانی در ۱۸۸۵ انجام گرفته که به نظر می‌رسد بسیار نایاب باشد (برتولد اثنپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه مریم احمدی، جلد دوم، ص ۴۷۰).
۶۲. دانشنامه جهان اسلام، جلد ۶ ص ۲۱۷.
۶۳. همان.
۶۴. همان، ص ۲۴۵.
۶۵. همان، ص ۲۴۶.
66. Quatremère (E. M), *Notice de l'ouvrage... etc., in Notices et Extraits*, Paris, 1838, t. 13, p. 293.
۶۷. دانشنامه جهان اسلام، جلد ۶ ص ۲۴۶.
68. Mohl, t. 2, p. 261.
۶۹. دایرة المعارف فارسی، جلد اول، ص ۲۵۸.
70. Mohl, t.2, p. 261.
71. Ibid.



72. Boissel, *Op. cit.*, p. 334.
 73. *Ibid.*, p. 336 .
 74. *Ibid.*
 75. Frison (Frisian).
 76. G. V. Melgunov.
 77. Spaski-Avtonomov.
 78. N. Khanikof, *Voyage scientifique de M. Dorn, etc.*, in *Journal Asiatique*, 1862, t. 19, p. 214.
 79. Dugat, p. 80.
 80. Khanikof, *Op. cit.*, p. 217.
 81. *Ibid.*
 82. *Ibid.*
 83. Gobineau, *Œuvres*, Paris, 1983, t. 2, p. 270.
 84. Khanikof, p. 217.
 85. Charles Francis Machenzie.
 86. Khanikof, p. 218.
 87. *Ibid.*
 88. *Ibid.*, p. 219.
 89. *Ibid.*
 90. *Ibid.*
۹۱. مکتزی، چارلز فرانسیس، *سفرنامه شمال*، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران، ۱۳۵۹، ص ۲۱۱.
 ۹۲. *سفرنامه ملگونف*، ترجمه مسعود گلزاری، تهران، ۱۳۶۲، ص ۳۵.
93. Khanikof, p. 219.
 94. *Ibid.*, p. 220.
 95. Khanikof, p. 220.
 96. *Ibid.*
 97. *Ibid.*, p. 222.
 98. *Ibid.*, p. 221.
 99. Riese (ou même G. Riss). *سفرنامه ملگونف*، ص ۳۴ و نیز نک.
 100. Khanikof, p. 223.
 101. *Ibid.*, p. 224.
 102. *Ibid.*
۱۰۳. *دانشنامه جهان اسلام*، جلد ۶ ص ۲۲۷.
104. James Darmesteter.
 105. Ahmed Bey Agaeff.
 106. *Lettre de Tansar au Roi de Tabarestan*, in *Journal Asiatique*, 1894, t. 3, p. 185 et 502.
 107. Edward Browne.
۱۰۸. *دانشنامه جهان اسلام*، جلد ۶ ص ۲۴۶.
109. Louis Rabino.
۱۱۰. *دانشنامه جهان اسلام*، جلد ۶ ص ۲۴۶.
 ۱۱۱. همان، ص ۲۲۹.
 ۱۱۲. کسروی، احمد، *شهریاران گمنام*، جلد ۳، تهران، ۱۳۵۳، ص ۱۱-۱۰.
 ۱۱۳. همان، ص ۱۲.
 ۱۱۴. کسروی، کاروند، ص ۴۱-۵.
 ۱۱۵. همان، ص ۱۳.
 ۱۱۶. همان، ص ۱۷.
117. Rieu.



۱۱۸. کسروی، کاروند، ص ۱۸ و ۳۰.
 ۱۱۹. شهریاران گمنام، ص ۲۹.
 ۱۲۰. دانشنامه جهان اسلام، جلد ۶، ص ۲۲۱.
 ۱۲۱. همان.
 ۱۲۲. شهریاران گمنام، ص ۱۳.
 ۱۲۳. همان، ص ۵۰.
 ۱۲۴. دایرة المعارف، جلد اول، ص ۱۲۰۶.
 ۱۲۵. همان، ص ۲۰۲.
 126. Frédéric Macler.
 ۱۲۷. شهریاران گمنام، ص ۱۱۸، ۱۳۳ و ۱۳۴.
 ۱۲۸. همان، ص ۱۳.

منابع

- اشپولر، برتولد، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه مریم احمدی، چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
 - *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران* [چاپ دورن]، به اهتمام عباس شایان، تهران، ۱۳۳۳.
 - پطروشفسکی، ای. پ.، *نهضت سرداران خراسان*، ترجمه کریم کشاورز، چاپ سوم، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۱.
 - *دانشنامه جهان اسلام*، جلد ۶، تهران، بنیاد دانشنامه جهان اسلام، ۱۳۸۱.
 - *دایرة المعارف فارسی*، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، سه مجلد.
 - صفا، ذبیح الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، جلد ۵ (۳)، تهران، انتشارات فردوس، چاپ چهارم، ۱۳۷۳.
 - کسروی، کاروند، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، جیبی، ۱۳۵۲.
 - کسروی، احمد، *شهریاران گمنام*، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۳.
 - مکنزی، چارلز فرانسیس، *سفرنامه شمال*، گزارش اولین کنسول انگلیس در رشت، ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی)، تهران، نشر گستره، ۱۳۵۹.
 - ملگونف، گرگوری والرینویچ، *سفرنامه ملگونف به سواحل جنوبی دریای خزر (۱۸۵۸ و ۱۸۶۰م)*، تصحیح، تکمیل و ترجمه از مسعود گلزاری، تهران، انتشارات دادجو، ۱۳۶۴.
 - Barthold, V.V., *La découverte de l'Asie*, Traduit du russe par B.Nikitine, Paris, Payot, 1947.
Biographie Michaud, t. 14.
 - Boissel, Jean, *Gobineau, l'Orient et l'Iran*, Paris, Klincksieck, 1973.
 - Canard Marius, *Les études arabes en Russie. Aperçu historique*, in *Revue de la Méditerranée*, 1947, t. 4, p. 448.
 - Darmesteter, James, *Lettre au Roi de Tabarestan*, in *Journal Asiatique*, 1894, t. 3, p. 185 et 502.
 - Dugat, Gustave, *Histoire des Orientalistes de l'Europe*, Paris, 1983, t. II.
 - Gobineau, Joseph Arthur de, *Ceuvres* (Bibl. de la Pléiade), Paris, 1983, t. II.
 - Khanikof, Nicolas, *Voyage scientifique de M. Dorn dans le Mazandéran, le Ghilan, les provinces musulmanes de Caucase, et dans le daghestan*, in *Journal Asiatique*, 1862, t. 19, p. 214-225.
 - Mohl, Jules, *Vingt-sept ans d'histoire des études orientales*, Paris, 2 vol., 1879-80.



- Quatremère, Etienne-Marc, *Notice de l'ouvrage qui pour titre: Mesalek alabsar fi memalek alamsar*, in *Notices et Extraits des Manuscrits*, Paris, 1838, t. 13, p. 293.